

## اللامتناهى

الوجود، وهو الوجود بالقوة، بمعنى أن

الأعداد تتأتى أى تتزايد، فلا تقف عند نهاية

أخيرة ليس وراءها مزاد»<sup>(٢)</sup>

والموجود اللامتناهى هو الله، وهو عند

«ديكارتر» مرادف للموجود الكامل، وإذا كان

الإنسان وهو الموجود الناقص لا يستطيع أن

يخلق بنفسه فكرة الموجود الكامل، ولا أن

يستمدّها من العدم، كان لابد من أن يكون

هناك موجود لا متناهٍ كامل يطبع هذه الفكرة

على نفس كل إنسان، وهذا الموجود

اللامتناهى «هو الله»

واللامتناهى فى العظم ما هو أكبر من كل

مقدار معلوم، ويستعمل فى المقادير المتغيرة

أو فى الأعداد التى لا حد لها ولا نهاية

لزيادتها.

واللامتناهى فى الصغر ما هو أصغر من

كل مقدار معلوم، ويطلق على كل مقدار

متغير، حده ونهايته الصفر.

وحساب اللامتناهيات الصغرى هو

الحساب الذى اخترعه ليبنيز ونيوتن، وهو

الذى يتضمن جميع العمليات الرياضية

المتعلقة بإيجاد علاقات بين المقادير بواسطة

كميات لا متناهية فى الصغر، وينقسم إلى:

( أ ) حساب التفاضل.

( ب ) حساب التكامل.<sup>(٤)</sup>

لغة : النهاية غاية كل شيء وآخره. حيث

ينتهى إليه الشيء، وتناهى الشيء: بلغ نهايته،

وفى الحديث «ذكر سدره المنتهى»: أى ينتهى

ويبلغ بالوصول إليها، وأنهيت إليه الكتاب

والرسالة: أوصلته إليه.<sup>(١)</sup>

واصطلاحاً: هو ما لا حد ولا نهاية له.

والفرق بينه وبين اللامحدود، أن

اللامحدود هو الذى لا يمكن أن يرسم له

حدود بالفعل، وإن كانت له حدود ممكنة،

على حين أن اللامتناهى هو الذى لا حدود له

على الإطلاق.

واللامتناهى يكون بحسب الكم أو بحسب

الكيف، فاللامتناهى كمّاً: هو ما يدل على

عظم أكبر من كل عظم ممكن، كالعدد

اللامتناهى، أما المتناهى كيفاً؛ فهو الذى يدل

على الصفات التى يتصف الموجود الكامل

بها، كالصفات الإلهية فهى لا متناهية.

واللامتناهى إما موجود بالفعل وهو

اللامتناهى المطلق أو «اللامتناهى الإيجابى»

وهو مرادف للكامل، وإما موجود بالقوة وهو

اللامتناهى النسبى أو «اللامتناهى السلبى»

وهو مرادف للامحدود.

يقول ابن سينا: «ما لا نهاية له هو كمٌّ: أى

أجزائه أخذت، وجدت منه شيئاً خارجاً عنه

غير مكرر»<sup>(٢)</sup> ويقول: «إن العدد لا يتناهى،

والحركات لا تتناهى، بل لها ضرب من

(هيئة التحرير)

١- لسان العرب لابن منظور دار صادر بيروت، ٢٤٣/١٥-٢٤٥ وانظر ترتيب القاموس المحيط للطاهر أحمد الزاوى ٤/٤٥٤.

٢- رسالة الحدود لابن سينا ص ٩٢.

٣- النجاة ص ٢٠٣-٢٠٤.

٤- المعجم الفلسفى. د/ جميل صليبا ٢٧١/٢-٢٧٢.

همواره یکی از موضوعات مورد توجه فیلسوفان و ریاضیدانان بوده است و در این باب آرای گوناگونی بیان شده است (در این باره - ارسطو، ص ۱۰۸-۱۱۳؛ ابن سینا، ۱۴۰۵، ج ۱، فن ۱، ص ۲۰۹-۲۱۱؛ ابوالبرکات بغدادی، ج ۲، ص ۸۰-۸۱؛ نیز - لاریجانی، ص ۷۹-۱۰۵؛ نامتناهی<sup>۳</sup>). یکی از مواضع بحث درباره نامتناهی، در حکمت قدیم، در بحث از جسم و ماهیت و اجزای آن است که با عنوان تناهی ابعاد مطرح شده است (برای نمونه - ابن سینا، ۱۴۰۵، ج ۱، فن ۱، ص ۲۰۹-۲۱۹؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۱۳، ص ۵۴-۵۷؛ لاهیجی، ج ۲، ص ۳۳۹-۳۴۳؛ سبزواری، ص ۲۲۲-۲۲۳).

بُعد (جمع آن ابعاد) عبارت است از فاصله و امتداد قابل اشاره حسی که میان دو حدی که با هم تلاقی و برخورد ندارند قرار گرفته است (ابن سینا، ۱۳۶۶ ش الف، متن عربی، ص ۳۱). مراد از ابعاد در مسئله تناهی ابعاد، امتدادهای سه گانه طول و عرض و عمق است که بر جسم عارض می شوند و بنابراین قائم به جسم اند و به این اعتبار آنها را ابعاد مادی می گویند (- صدرالدین شیرازی، ۱۳۱۳، ص ۷، ۱۰-۱۱). علاوه بر این ابعاد، برخی حکما قائل به وجود بُعد مجردند، یعنی بُعدی که قائم به جسم و ماده نباشد، و مکان را چنین بُعدی دانسته اند. در نظر ایشان مکان، بُعد یا ابعاد میانی اطراف است که یک جسم در میان آن قرار می گیرد و تجرد این ابعاد نظیر تجرد موجودات مثالی است که در عالمی میان عالم عقول و عالم جسمانی قرار دارند. این قول را به افلاطون و پیروان اشراقی او نسبت داده اند (- ابن سینا، ۱۴۰۵، ج ۱، فن ۱، ص ۱۱۵؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۳۷ ش، سفر دوم، ج ۱، ص ۴۳؛ سبزواری، ص ۲۵۴). نظر صدرالدین شیرازی (۱۳۳۷ ش، سفر دوم، ج ۱، ص ۴۲-۴۸) و سبزواری (همانجا) نیز درباره مکان همین است. عده ای از کسانی که درباره مکان چنین می اندیشند، معتقدند که وقتی چیزی این بُعد را پر کند محال است که آن را خالی کند، مگر اینکه جسم دیگری جای آن را بگیرد و پر کند. بنا بر رأی گروهی دیگر، این بُعد ممکن است گاهی خالی و گاهی پر باشد؛ یعنی به وجود خلأ<sup>۴</sup> نیز قائل اند (- ابن سینا، ۱۴۰۵، ج ۱، فن ۱، ص ۱۱۶). بسیاری از متکلمان مکان را بُعد موهوم دانسته اند (- سبزواری، ص ۲۵۳-۲۵۴؛ نیز - مکان<sup>۵</sup>). همچنین بنا بر رأی برخی، برای ابعاد سه گانه طول و عرض و عمق (که از امور ریاضی و تعلیمی به شمار می روند)، فردی عقلانی و مجرد از ماده در عالم مقارقات موجود است که مبدأ پیدایش افراد مادی و طبیعی این ابعاد در عالم مادی اند (ابن سینا، ۱۳۷۶ ش، ص ۳۲۱-۳۲۲؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۳۷ ش، سفر اول، ج ۲، ص ۷۳؛ جوادی آملی، ج ۲، بخش ۱، ص ۳۸۸). رأی مشهور و اجماع حکما بر این است که ابعاد جسم،

از دیگر رجال تناوتی، ابوریع سلیمان بن ایوب بن محمد بن ابی عمرو و برادرش یحیی (شماخی، ج ۲، ص ۱۷۲-۱۷۳)، عدل بن لؤلؤ و برادرش حَمَو، از عالمان اباضی ساکن در جَزیره بوده اند (شماخی، ج ۲، ص ۱۵۹-۱۶۰؛ قس یاقوت حموی، ج ۲، ص ۴۷-۴۸). عمده شهرت این افراد به سبب زهد و تقوای آنان بوده است. زهد و تقوای ام المؤمنین، دختر عدل بن لؤلؤ، نیز نزد اباضیان مشهور است (شماخی، ج ۲، ص ۱۶۰).

منابع: عبدالکافی بن یوسف تناوتی، الموجز، چاپ عبدالرحمان عمیره، بیروت ۱۴۱۰/۱۹۹۰؛ فرحات جعیری، نظام العزابة عند الاباضية الرومية فی جربة، تونس ۱۹۷۵؛ احمدین سعید درجینی، طبقات المشایخ بالمغرب، چاپ ابراهیم طلالی، بیروت: دارالفکر، [بی تا]؛ احمدین سعید شماخی، کتاب السیر، چاپ احمدین سعید سیابی، مسقط ۱۴۰۷/۱۹۸۷؛ معجم اعلام الاباضية من القرن الاول الهجرى الى العصر الحاضر: قسم المغرب الاسلامی، تألیف محمدین موسی باباعمی و دیگران، چاپ محمد صالح ناصر، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۴۲۱/۲۰۰۰؛ یوسف بن ابراهیم ورجلانی، الدلیل و البرهان، چاپ سالم بن حمد حارثی، [مسقط] ۱۴۰۳/۱۹۸۳؛ یاقوت حموی؛ *Et<sup>2</sup>, s.v. "Al-Tanāwutī"* (by R. Strothmann); *ibid*, *suppl.fasc. 1-2*, Leiden 1980, s.v. "Abū 'Ammār" (by J. van Ess); Josef van Ess, "Untersuchungen zu einigen ibādītischen Handschriften", *ZDMG*, vol. 126, no.1 (1976).

/ محمد کاظم رحمتی /

**تناهی ابعاد**، از خواص و عوارض جسم و از مقاصد و مباحث علم طبیعی. تناهی، به معنای حد و طرف داشتن و محدود بودن است و عدم تناهی به معنای بی حد و نامحدود بودن. تناهی به معنای حقیقی، وصفی است که به کمیّت و امور کمی، به جهت کمیّت آنها، تعلق می گیرد. به عبارت دیگر، تناهی حقیقی از لوازم ذاتی کمیّت است؛ بنابراین، چیزی که کمیّت ندارد، نهایت ندارد و به سلب مطلق متصف به عدم تناهی است، مانند نقطه که چون کمیّت ندارد نهایت نیز ندارد اما خود نقطه نهایت و طرف خط است و خط به آن محدود می شود. اینگونه سلب تناهی از نقطه، از قبیل دیده نشدن صداست، زیرا صدا دارای وصفی که دیدن به آن تعلق گیرد نیست. قسم دیگر عدم تناهی، که درباره وجود آن بحث و نزاع است، این است که یک شیء به جهت ماهیت و طبیعتش نهایت بردار است ولی نهایت ندارد، مانند خطی که مفروضاً نامتناهی است. نامتناهی به این نحو بدین معنی است که «هر چه از آن برگیری باز از آن چیزی باقی می ماند» (ابن سینا، ۱۴۰۵، ج ۱، فن ۱، ص ۲۰۹-۲۱۰). بحث درباره عدم تناهی و امکان وجود امور نامتناهی

ملکشاھی، ۳۸۱-۳۸۶؛ اساس الاتقیاس، خواجه نصیر، ۹۸-۹۹، ۱۵۴-۱۵۸؛ نجات، ابن سینا، ۲۷؛ التحصیل، بهمینار، تصحیح مطهری، ۷۷-۸۷؛ جوهر التصدید، علامه حلی، ۵۹-۶۰؛ الحاشیة علی تهذیب المنطق، ملا عبدالله، مؤسسة النشر الاسلامی، ۷۰-۷۳؛ حواشی حاشیه، پیوست الحاشیه، ۳۱۷-۳۱۵؛ اشکال المیزان، فرصت شیرازی، ۷۶-۷۹؛ شرح منظومه منطق، حکیم سبزواری، ۶۰-۶۲؛ منطق صوری، محمد خوانساری، ۱۱۸/۲-۱۲۳.

اصغر دادبه

Motenahi 132782

**تناهی ابعاد،** مبحثی در فلسفه قدیم، حاوی این مطلب که «بعد متناهی است» و مقصد نهایی آن ثابت کردن این امر است که: ماده و جسم هر چه امتداد یابد، به هر حال در «یک جایی» به پایان می‌رسد و از این رو، این جهان مادی متناهی است، بی‌پایان نیست. بر این مبحث، بلافاصله این پیامد مترتب می‌شود که: صورت در این عالم طبیعی از هیولا جدا نیست. استدلال چنین است که هر جسمی متناهی است (به دلایلی که هم اکنون اثبات خواهد شد) و هر متناهی دارای شکل است، پس هر جسمی دارای شکل است. این مبحث در درون این فلسفه جای دارد که طبیعی‌ترین و کاملترین اشکال را شکل کروی و کاملترین حرکات را حرکت دورانی می‌داند و می‌گوید جهان همگی در درون فلک الافلاک (یا «فلک مُحدِّد») جای دارد و بدان می‌انجامد. پس از فلک الافلاک نه پُری است نه تهیگان (لاخلاً و لا محلاً). برای اثبات متناهی (پایان پذیر) بودن بعد چندین برهان آورده‌اند:

۱) **برهان سُلمی** (برهان نردبانی)، بیان این برهان این چنین است که دو خط متقاطع فرض می‌شود که دو ضلع یک زاویه باز (منفرجه) را پدید آورند. پیداست که هر چه ضلعهای این زاویه بیشتر می‌گردد فاصله میان آن دو بیشتر می‌شود. اینک اگر کسی مدعی شود که «بعد نامتناهی است» و ضلعهای این زاویه تا بی‌نهایت امتداد می‌یابند، باید بپذیرد که در این صورت، فاصله میان این دو ضلع نیز بی‌نهایت می‌گردد و این با فرض اولی ناسازگار است زیرا دو ضلع زاویه از آغاز، محصور در میان دو حاصر (دو محصورکننده) فرض شده‌است. به دیگر سخن: محال است امری که محصور میان حاصرین است، بی‌نهایت (غیر متناهی) نیز باشد. زیرا معنی غیر متناهی بودن این است که حد و حصری نداشته باشد. پیداست که در این استدلال، زاویه تند (حاد) نیز همین وضع را پدید می‌آورد زیرا سخن از کشش یافتن تا بی‌نهایت است و در این صورت فزاینده‌گی امتداد به فزاینده‌گی بعد می‌انجامد و چون آن به سوی بی‌نهایت میل کند، این نیز به نامتناهی گراید؛

۲) **برهان تطبیقی**، در بیان آن چنین گفته‌اند که: بعد خط «اب» را نامتناهی می‌انگاریم، یا در هر دو سوی و یا در یک سوی. بر هر دو تقدیر، در آن یک حد به نام «ج» در نظر می‌گیریم و حدی دیگر

وحدت حمل، نظریه سه وحدت نیز به فارابی منسوب است و پیداست که بر طبق این نظریه، وحدتها بدین سه وحدت بازمی‌گردند. نظر فارابی نیز در حواشی میرزا عبدالرحیم بر حاشیه ملا عبدالله نقل شده است؛ (۴) نه وحدت = هشت وحدت مشهور و وحدت حمل (نظریه ملاصدرا). بر طبق نظریه ملاصدرا غیر از وحدت هشتگانه وحدت حمل نیز شرط تحقق تناقض است. بدین معنی که اگر محمولی به حمل اولی ذاتی به موضوعی نسبت داده شود و همان محمول به حمل شایع صناعی بر همان موضوع حمل گردد تناقض تحقق نمی‌یابد. چنانکه اگر گفته شود: «جزئی، جزئی است» (به حمل اولی)، «جزئی، جزئی نیست» (به حمل شایع) تناقض نیست؛ بلکه باید هر دو حمل یا حمل اولی باشد، یا حمل شایع تا تناقض متحقق گردد (*اللمعات المشرقیة فی فنون المنطقیة*، ملاصدرا، ترجمه و شرح مشکوٰۃ الدینی، ۳۵۸-۳۶۱؛ ۵) **دوزده وحدت** = هشت وحدت، و وحدت وضع، وحدت کیفیت موضوع، وحدت فاعل و وحدت منفعل.

**نظریه ابن سینا:** بر طبق این نظریه وقتی دو قضیه متناقض‌اند که علاوه بر وحدت هشتگانه وحدت‌های چهارگانه مذکور نیز تحقق یابند. چنانکه فی‌المثل وقتی گفته می‌شود: «قد پرویز دو ذرع است (در حالت ایستاده)» و «قد پرویز دو ذرع نیست (در حالت نشسته)». بین دو قضیه مذکور به سبب عدم وحدت وضع تناقض متحقق نیست. نیز وقتی گفته می‌شود: «هیزم می‌سوزد، با آتش» و «هیزم نمی‌سوزد، با آب». تناقضی در کار نیست؛ چرا که در دو قضیه مذکور وحدت فاعل وجود ندارد. در باب بازگرداندن وحدت به دو وحدت موضوع و محمول، نویسنده کتاب شمسیه چنین نظر داده‌است: وحدت شرط، و وحدت جزء و کل به وحدت موضوع بازمی‌گردد، و وحدت‌های چهارگانه مکان، یا زمان، اضافه و قوه و فعل به وحدت محمول می‌پیوندد (شمسیه، به نقل از اشکال المیزان، ۷۸-۷۹). پیداست که در نظریه سه وحدت (موضوع، محمول، زمان) بازگشت وحدت‌های مکان، اضافه و قوه و فعل به وحدت محمول خواهد بود. در باب نظریه یک وحدت، یعنی بازگشت وحدت‌ها به وحدت حمل (= وحدت نسبت حکمیه)، هم چنانکه فارابی مبتکر آن متذکر شده است، اگر وحدت‌های هشتگانه در دو قضیه متحقق نباشد نسبت حکمیه یا حمل آنها یکی نیست. بنابراین چنانچه حمل یا نسبت حکمیه در دو قضیه واحد باشد، به ناگزیر وحدت‌های هشتگانه در دو قضیه تحقق یافته است، یعنی که وحدت حمل مستلزم وحدت‌های دیگر نیز هست.

**منابع:** در کتب منطق، در بحث تناقض قضایا غالباً با توجه ویژه‌ای بدین بحث پرداخته‌اند منابعی که در این مقاله مورد مراجعه و استفاده بیشتر بوده است جز آنچه در متن آمده است عبارتند از: *التنسیبات والاشارات*، ابن سینا، نهج پنجم، فصل اول؛ ترجمه و شرح *اشارات و تنسیبات*، دکتر

10 MAR 1999

## المتناهى

واللامتناهى على انعدام وجود الحد. والحد هو الطرف الأخير أو الغاية.

ويستخدم المفهومان فى الرياضيات استخداماً واسعاً، أما فى الفلسفة فإن المتناهى واللامتناهى يستخدمان فى ميادين نظرية الوجود ونظرية المعرفة ونظرية الإنسان.

فيستخدم المتناهى فى نظرية الوجود عندما نتحدث عن المكان أو الزمان أو الإله. وكانت الفلسفات الدينية تميل إلى نموذج الكون المقفل النهائى، لأن الكون عندهم ذو بداية وذو نهاية. كما إن الإله ذو طبيعة متعينة، منه يبدأ الوجود وإليه ينتهى ﴿هو الأول والآخِر﴾ (الحديد ٣).

وقد تناول ابن سينا بحث فكرة المتناهى فى عدد من مؤلفاته مثل النجاة والشفاء ورسالة فى الحدود وغيرها. فرأى أن المتناهى هو المحدود، أما السطح فليس داخلًا فى حد الجسم من حيث هو جسم بل من حيث هو متناه، وأضاف أن من قال إنه متناه: عنى أنه محدود فى نفسه.

والميل إلى مفهوم التناهى أو نقيضه إنما هو تعبير عن مزاج ابتدائى، وليس اختياراً

**اصطلاحاً:** المتناهى مأخوذ من لفظ النهاية، وهو الحد أو الطرف الذى به يصير الشيء ذو الكمية، بحيث لا يكون وراءه مزيد شيء فيه. والنهاية عند الصوفية الرجوع إلى المبدأ الذى هو الله تعالى، أو إلى الصفاء الذى كان فى عالم الأرواح قبل التعلق بالجسد.

والمتناهى ما له نهاية ويمكن قياسه، والمتناهى هو المحدود، والرياضيون يسمون النهايات حدوداً وأطرافاً، فنهاية الخط المتناهى نقطة، ونهاية السطح المتناهى خط، والآن للزمان، ويقابله اللامتناهى.

ونشأ على التناهى مذهب يقرر أن العدد اللامتناهى ممتع، وأن كل مجموع واقعى يجب أن يكون متناهيًا، ويرفض نظريات الاتصال التى تضع بين الأشياء فوارق غير متناهية.

وهناك مقابلة بين طرفين من المفاهيم النهاية واللانهاية، والصفة منهما على التوالى النهائى واللانهاى. ويدل على نفس المعنى المتناهى واللامتناهى، كما يستخدم أحياناً كثيرة فى نفس المعنى تعبيرات: المحدود واللامحدود، والتناهى يدل على حد الشيء،

## متناهی و غیر متناهی

### در نظر حکمای اسلامی

دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

غیر متناهی خواهد بود مسأله صرف و بسیط بودن حقیقت هستی نیز می تواند ما را به غیر متناهی بودن آنها رهنمون گردد. قاعده مهم و اساسی «بسیط الحقیقه کل الاشیاء لیس بواحد منها» متکفل بیان این مطلب است.

ابوالبرکات بغدادی در کتاب المعبر خود به نقل نظر ارسطو پرداخته و گفته است در نظر این فیلسوف بزرگ یونانی مسأله تناهی و عدم تناهی در مورد زمان و مکان مطرح می گردد. ارسطو زمان را غیر متناهی دانسته و مکان را متناهی به شمار آورده است.

ابوالبرکات نسبت به مواردی که عنوان غیر متناهی بر آن اطلاق می گردد به بحث و بررسی پرداخته می گوید غیر متناهی بر جسم یا سطح یا خطی که پایان ندارد قابل اطلاق است. او سپس می افزاید اطلاق عنوان غیر متناهی در اینگونه موارد به چهار وجه قابل تصور می باشد که به ترتیب عبارت اند از:

- ۱- غیر متناهی در امتداد
- ۲- غیر متناهی در مدت
- ۳- غیر متناهی در شدت
- ۴- غیر متناهی در تعداد.

برای غیر متناهی در امتداد می توان مکانی را بصورت خلأ یا ملاء در نظر گرفت که اجسام در آن بطور مستمر وجود دارند و هرگز پایان نمی پذیرند.

برای غیر متناهی در مدت نیز می توان زمان را در نظر گرفت که هر چه به گذشته باز می گردیم آغاز آن را نمی یابیم زیرا هر لحظه ای را که به عنوان آغاز زمان در نظر بگیریم قبل از آن لحظه ای دیگر را به عنوان آغاز می توان منظور داشت و هرگز نمی توان به لحظه ای از زمان دست یافت که قبل از آن لحظه ای دیگر متصور و ممکن نباشد.

توان طرح مسأله غیر متناهی از ویژگیهای بشر است او درباره غیر متناهی می اندیشد ولی به روشنی می داند که آنچه در اندیشه دارد محدود و متناهی است. این سخن تنها به حوزه اندیشه محدود نمی گردد بلکه در ساحت خواسته ها نیز صادق است؛ زیرا انسان غیر متناهی را می خواهد و آن را می جوید ولی آنچه به دست می آورد، غیر متناهی نیست.

حکمای الهی تقسیمات اولیه وجود را از مسائل هستی شمرده و درباره آنها به بحث و بررسی پرداخته اند. در این مسائل است که «وجود» به واجب و ممکن، بالفعل و بالقوه، خارجی و ذهنی تقسیم می گردد. البته با توجه به اصل تشکیک و ذومراتب بودن هستی، وجود اگر چه به خارجی و ذهنی قابل تقسیم است ولی از سوی دیگر وجود عین خارجیت بوده و با آن مساوقت دارد. این سخن در مورد تقسیمات اولیه دیگر مربوط به هستی نیز صادق است.

اکنون اگر تناهی و عدم تناهی را در زمره تقسیمات اولیه به شمار آوریم می توانیم ادعا کنیم که هستی در عین این که به متناهی و غیر متناهی قابل تقسیم است با غیر متناهی نیز مساوقت دارد.

در سلسله مراتب متفاوت هستی که با غیر متناهی نیز مساوقت دارد هر مرتبه بالاتر، واجد مرتبه پایین تر است ولی هر یک از مراتب پایین تر واجد مرتبه بالاتر از خود نیست، به این ترتیب بالاترین مرتبه وجود که رأس هرم هستی شناخته می شود همه کمالات مراتب زیرین را داراست و بدین جهت از حدود و نقائص آنها مبرا و منزه است.

تردیدی نمی توان داشت که آنچه همه کمالات وجودی را دارا بوده و از حدود و نقائص آنها منزّه باشد

نمی‌گنجد و از این روست که ناچار شده‌اند برای آن «مکانی» فراسوی فلک الافلاک بسازند که در آن نه پُری است نه تهیگان (لا خلاً و لا ملاً).

منابع: الاسفار الاربعه، چاپ جدید، ۲۱۱/۱-۳۰، شرح منظومه، ۲۲۷-۲۳۱، دررالغوائد (حاشیه محمد تقی آملی بر شرح منظومه)، ۱۶۷/۱-۱۶۷/۲؛ فرهنگ علوم عقلی، دکتر سجادی، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰؛ نیزیک و فلسفه، ترجمه علی قلی بیانی، ۳۰۸، ۳۰۶. محمد حسین روحانی

### تناهی الابعاد، کتابی علمی و فلسفی به زبان عربی نوشته

قطب‌العارفين ميرزا ابوالقاسم حسینی شریفی ذهبی معروف به «میرزا بابا» از عارفان و فیلسوفان و دانشمندان اواخر قرن ۱۳ و اوایل قرن ۱۴ هجری. او پدر سید محمد بن میرزا ابوالقاسم مجدداً اشرف (م ۱۳۳۰ ق) سرسلسله فرقه ذهبیه است. اثر وی رساله‌ای مختصر و مفید درباره یکی از مسایل مهم و پیچیده فلسفی - علمی است که عبارت است از تناهی ابعاد بر پایه مذهب فیلسوفان و نامتناهی بودن عوالم جسمانی بر پایه مذهب حکمای الهی. این رساله در پاسخ یکی از شاگردان وی نگاشته شده است. طرح مسأله بدین گونه است که این موضوع، موقوف بر دو مقدمه است، یکی فلسفی و دیگری عرفانی. مقدمه نخست این است که حکیمان ریاضی می‌گویند: اجسام موجود در جهان هستی منحصر به دو گونه است فلکی و عنصری؛ فلکی عبارت از افلاک و محتویات آن است و عنصری عبارت از عناصر و ترکیبات آن. شمار افلاک در نزد ایشان به ۲۴ یا ۲۵، کلیاً و جزئاً بر حسب اختلافشان، و کلّ (کلیتاً) به اتفاق ایشان منتهی به نه عدد می‌گردد که آنها را با نسبت دادن به کواکب نامگذاری کرده‌اند. مقدمه دوم این است که حکیمان الهی و عارفان می‌گویند خدای تعالی را ظهوراتی است بی‌نهایت و بیرون از شمار بر حسب شئون ذاتی او که لایتناهی است و این براساس این آیه قرآنی است که «هر روزی، او را شائی است» (الرحمن، ۲۹) از این رو، عوالم را مرز و پایانی نیست ولی این عوالم از نظر کلیت بالاتفاق منحصر در چهار عالم‌اند: ملک، ملکوت، جبروت و لاهوت. کتاب تناهی الابعاد به سال ۱۳۱۶ ق همراه چند رساله دیگر در تهران چاپ شده است.

منابع: تناهی الابعاد، میرزا ابوالقاسم حسینی، تهران، ۱۳۱۶ ق؛ ریحانه الادب، ۱۸۴/۵-۱۸۵. محمد حسین روحانی

تناهی و لاتناهی، از مباحث فلسفه در طبیعیات، پیرامون ابعاد سه‌گانه اجسام. تناهی و لاتناهی مقابل یکدیگرند و تقابل آنها از سنخ عدم و ملکه است. امور متناهی محدود به حدودند و امور غیرمتناهی این خصوصیت را ندارند. هر امر کثیری که برای اجتماع و ترتیب طبیعی یا وضعی باشد، متناهی است، و چنان که اجزاء

متکثر آن قابل جمع نباشند، مانند حرکت و زمان و یا قابل جمع باشند و ترتیبی در وضع آنها نباشد، احتمال نقصان در آنها هست و این احتمال موجب تناهی آنها نخواهد بود. اگر ابعاد متناهی باشند و بعدی نامتناهی وجود نداشته باشد، جهان مادی و طبیعی هم متناهی خواهد بود و اگر جسم و ماده متناهی باشد، فضایی که محاط بر آن است نیز متناهی خواهد بود. ابن‌سینا گوید: «چون اجسام متناهی هستند تأثیرات آنها نیز متناهی است. فعل و انفعال اجسام نیز که همان تأثیر و تأثر تجربی است متناهی است. جسم تعلیمی و سطح، در خارج از ذهن وجود دارند، زیرا در خارج اجسام طبیعی، متعین و جدا از یکدیگر وجود دارند و لازمه تعین آنها جسم تعلیمی است و لازمه تناهی جسم تعلیمی نیز سطح است، لذا اجزاء ثابت و بالفعل سطح، مجتمع هستند». تناهی و لاتناهی در مبحث «کم» طرح می‌شود. نزد حکماء، کم در تقسیم اولیه بر دو قسم است: الف) کم متصل، ب) کم منفصل. کم متصل، مفهومی است که در آن اجزایی قابل فرض است که دارای حدود مشترک هستند. حد مشترک، یعنی جزیی که بتواند ابتدای یک جزء و انتهای جزء دیگر محسوب شود مانند خطی که به سه قسم تقسیم شده است و خط وسط آن در ابتدا و انتهای دو خط طرفین خود قرار می‌گیرد. همچنین در تعریف کم متصل گفته‌اند: «مفهومی است که قابلیت انقسام تا بی‌نهایت را دارد، مانند عدد که از تکرار واحد به وجود می‌آید و بالفعل دارای اجزاء است و میان انواع آن حد مشترکی وجود ندارد. مثلاً اگر عدد پنج به دو قسم، دو و سه تقسیم شود، هرگاه میان آن دو وجه مشترکی فرض شود آن حد، عدد چهار است و اگر مفروض، خارج از حد مشترک باشد آن عدد، شش است». تناهی و لاتناهی صبغه معرفت‌شناسی نیز دارد. برخی از حکماء معتقدند: «ذهن انسان برای اشیاء حد و بعدی نمی‌شناسد و نامتناهی را نفی نمی‌کند، چون هرگز نمی‌تواند تصور کند که امتداد بعدی از ابعاد در نقطه‌ای به پایان رسد». مباحث فلسفی تناهی و لاتناهی بیشتر در: ۱) حرکت، ۲) خط، ۳) عدد مطرح می‌شود.

در حرکت: حرکت به نحوی از وجود اطلاق می‌شود که شیء تدریجاً از قوه به فعل نایل می‌گردد. اجزاء وجودی حرکت با یکدیگر جمع نمی‌شوند، و هر حدی از حدود وجودش به عنوان فعلیتی برای جزء پیشین محسوب می‌شود. در تقسیم حرکت به اجزاء، حد معینی وجود ندارد و اگر در حد خاصی متوقف شود لازم‌اش این است که حرکت از اجزاء لایتجزی تشکیل شود. وجود حرکت میان مبدا و منتهی به مفهوم تحدید حرکت از خارج است. با فرض وجود بی‌پایان که لازمه وجود ابعاد قائم به ذات و بدون ماده موضوع و معروض است، حرکت وضعی یادوری کره و دایره ممتنع می‌گردد. حرکت در مکان است و مکان هم محدود است. بنابراین وجود حرکات غیرمتناهی محال خواهد بود. در